



ماهی

مهرنوش مزارعی

چانه را گذاشت روی دست‌های مشت کرده‌اش و خیره شد به ماهی که با حرکاتی سریع، فضای تنگ را چرخ می‌زد. ماهی با دیدن او ذمی تکان داد و آمد به طرفش. جداره ظرف ماهی را به عقب راند. بجز او، ماهی تنها جنبنده اطاق بود. جفت ماهی دو هفته پیش مرده بود. وقتی مشغول کاری بود ماهی از داخل ظرف به او زل می‌زد. رنگ ماهی یک جور قرمز کمرنگ کدر بود. روزی که جفت ماهی مرد، مادر تلفن کرد. «مگه تو بچه ت رو دوست نداری؟ چطور می‌تونی ازش بگذری؟ مگه آدم از بچه اش می‌گذره؟ من رو ببین که سی سال سوختم و ساختم اما بچه هامو ول نکردم. مادر جون مگه تو دل سنگ داری؟ نداری که، پس چطور می‌تونی دوام بیاری؟» مادر هنوز گریه می‌کرد که او گوشی را گذاشت. ماهی به سطح آب آمده

می‌کرد. او بی اعتنا به بچه از چاه دور شده بود. در دستش یک تنگ ماهی بدون آب بود که قلب قرمز رنگی در ته آن بی حرکت افتاده بود. عکس را برداشت. چشم‌های بچه را بوسید و آن را روی قلبش گذاشت و چشم‌هایش را بست؛ اما تا صبح خوابش نبرد.

روز بعد، از کار که برگشت، پیش از هر چیز نگاهی به تنگ ماهی انداخت. لبخندی بر صورتش نشست. ماهی با حرکات بدنش به او خوش آمد می‌گفت. به طرف تنگ رفت و جفتی را که برایش خریده بود در آب انداخت.

نگاهی سرسری به نامه‌های رسیده انداخت. نامه ای از ایران نظرش را جلب کرد. نامه از برادرش بود. آن را به کناری گذاشت که بعد بخواند؛ اما پس از چند لحظه پاکت را برداشت و آن را باز نکرده در آشغال‌دانی انداخت.

مهرنوش مزارعی از سال ۱۳۷۵ در آمریکا بسر می‌برد و تاکنون غیر از مجموعه داستان «غریبه ای در اتاق من»، سه مجموعه دیگر به نام‌های «بریده‌های نور»، «کلارا و من» و «خاکستری» از او انتشار یافته است.

بود و نگاهش می‌کرد. نامه پدر چند روز بعد رسید. آخر شب، قبل از خواب بازش کرد. «چرا دلت برای مادر نمی‌سوزه. جلو سر و همسر آبرویی برایش نمانده. آبرویمان پیش همه رفت. حداقل فکر مادرت را بکن. توی فامیل ما این چیزها تازگی داره. کدام یک از دخترهای فامیل را می‌شناسی که از شوهرش طلاق گرفته باشه؟» کلمات بعدی هر لحظه کمرنگتر و نامفهوم‌تر شدند.

آب تنگ کثیف بود. ماهی انگار به سختی نفس می‌کشید. ماهی را با یک چای صافکن بزرگ از آب در آورد. ماهی پَرپر می‌زد. آب را عوض کرد و او را به ظرف برگرداند. ماهی با خوشحالی در آب لغزید. حالا راحت تر نفس می‌کشید. چراغ را خاموش کرد و به رختخواب رفت. ماهی به جداره ظرف تکیه داده بود و دهانش را آرام باز و بسته می‌کرد.

نیمه شب از صدای ناله خودش از خواب بیدار شد. بدنش عرق کرده بود. چند دقیقه بی حرکت در تخت نشست. بچه از توی قاب کنار تخت نگاهش می‌کرد. بلند شد. کمی آب خورد و به تخت برگشت. خواب بچه را دیده بود که از ته چاهی ناله

تفسیر داستان ماهی

جمال میرصادقی

نمی شود زندگی گذشته خود را ادامه دهد، پیوستن به جهان دیگر است؛ زن زندگی تازه ای را برای خود انتخاب کرده و فردیت از دست رفته خود را بازیافته است، گرچه در قبال آن، بهای سنگینی پرداخته است و بچه اش را از دست داده است و احساس گناه می کند.

ماهی تنگ آب در داستان می تواند همچون نمادی باشد از زندگی زن، جفت ماهی مرده است و ماهی در تنگش مثل او تنهاست اما به زندگی حیوانی خود ادامه می دهد. ماهی اختیاری از خود ندارد، زندگی بسته به صاحبش است، اما انسان آزاد است و می تواند زندگی خود را هر طور که بخواهد بسازد و خود را از قید و بندهای ظالمانه و تبعیض آمیز برهاند و زندگی درخوری را برای خود فراهم آورد و هر طور که بخواهد عمر خود را بسر آورد.

پایان بندی داستان پرمعناست، زن جفتی برای ماهی می خرد تا ماهی را از تنهایی در آورد، اما نامه ای که برادرش از جهاتی دیگر برای او فرستاده و حتما خواسته است وظایف او را همچون پدرش به او یادآوری کند، نخوانده پاره می کند و در آشغالدونی می اندازد.

در واقع خود را قربانی شرایط و اوضاع و احوال ظالمانه حاکم بر جامعه سنتی مرد - پدر سالاری کند و عمر خود را در ناکامی و بدبختی بسر آورد.

در روایت امروزی و جهانی، در کشوری دیگر، چنین فریضه ای بر زن ها حاکم نیست. همان طور که در داستان ماهی می بینیم، زن سر به عصیان بر می دارد و به دنبال حقوق از دست رفته خود است و با پس زدن گذشته خود، زندگی دیگری بر طبق تمایل و خواست خود انتخاب می کند، البته همین انتخاب، گسستن بندها و قیدهای جامعه مرد - پدرسالاری، بازتاب هایی بیار می آورد. مادر، یکی از قربانی های زندگی باخته این جامعه به او تلفن می کند:

من رو بین که سی سال سوختم و ساختم اما بچه هامو ول نکردم.

پدر به او نامه می نویسد و از آبرو و حیثیت خانوادگی و آداب و رسوم و ضوابط جامعه اش حرف می زند:

آبرویمان پیش همه رفت. حداقل فکر مادرت را بکن. توی فامیل ما این چیزها تازگی داره. کدام یک از دخترهای فامیل را می شناسی که از شوهرش طلاق گرفته باشه؟

نویسنده نیازی نمی بیند که از جامعه تازه اش حرف بزند، همین که در برابر جامعه سنتی خود می ایستد و حاضر

خانم حورا یاوری، استاد دانشمند در صحبتی از ادبیات فارسی در سال های پس از انقلاب درباره داستان های مهنر نویس مزرعی چنین اظهار نظر می کند: «در بیشتر این داستان ها، خواننده همزمان دو روایت می خواند، روایتی از دیروز و سرزمینی دور، در کنار روایتی از امروز و جهانی اگرچه نزدیک اما دور از دست. دو روایتی که هر یک دست آن دیگری را رو می کند و به غربت نویسنده ایرانی ابعادی همگانی و جهانی می دهد.»

در داستانتک (۱) «ماهی» از مجموعه داستان «غریبه ای در اتاق من»، خواننده می تواند ارائه این دو روایت را به وضوح تشخیص دهد. نویسنده به روایت دیروز، به نحو آشکاری پرداخته و دست روی یکی از بنیادی ترین روابط زن و مرد، یعنی ازدواج گذاشته است و آن را در تقابل با روایتی از امروز در جهاتی دیگر، به تلویح آورده است.

در روایت دیروز، سلطه مرد - پدرسالاری بر جامعه حاکم است و زن باید در خانه شوهر با هر ناسازگاری و بی عدالتی بسازد و به خاطر فرزند یا به هر دلیل دیگری، زندگی ناخشنود و ستم زده خود را در کنار مردی ادامه دهد و صدایش هم در نیاید؛